

جلسه: ۰۶۶

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلہ الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

دو اشکال بر نظریه ثانیه وارد می‌کنند.

اشکال اول این است که خب پایه نظریه ثانیه این بود که ما دلیلی نداریم بر این که شارع به اشخاص اعتباری اعتراف فرموده باشد مطلقاً و تنفیذ فرموده باشد تصرفات اشخاص اعتباری را. فلذا است که به این مسلک روی آوردند؛ نظریه ثانیه که بله، آن اشخاصی که مصداق طبیعی دارند، آن‌ها تمام آثار را دارند. آن‌هایی که ندارند مقتصر بر مقداری که دلیل داشته باشد.

اشکال اول این است که این‌ها را خب ما قبلاً اثبات کردیم که ما دلیل داریم و هم برای مسجد هم برای غیر مسجد، برای همه این‌ها. هم برای آن‌هایی که مصداق طبیعی دارند و هم برای آن‌هایی که مصداق طبیعی ندارند. آن دلیل اول که تمسک به مثبتات امارات درحقیقت بود به آن اثبات کردیم. بعد دلیل دیگری هم که باز فی الجمله پذیرفتیم و گفتیم درست است مسئله‌ای بود که صاحب عمدةالمطالب به آن تمسک فرموده بود که حرج بود. نه حرجی که در آیه و روایات هست. خب پس بنابراین دلیل داریم. با وجود آن دلیل نوبت به این نظریه ثانیه نمی‌رسد.

اشکال دوم این است که شما آمدید تفرقه قائل شدید و فرمودید که بین شخص اعتباری که مصداق دارد، مصداقش شخص طبیعی است، توی این ملتزم می‌شوید که همه‌ی آثار، همه‌ی خصوصیات وجود دارد. اما آن‌که این جوری نیست. نه، ملتزم نمی‌شویم، تابع دلیل هستیم. ما الفرق بینهما؟ که در آن‌که منطبق می‌شود بر شخص خارجی بگویید همه‌ی آثار هست. آن یکی نه، تابع دلیل هستیم. نه، در هر دوی آن باید تابع دلیل باشیم. ممکن است شخص اعتباری‌ای که ولو مصداق طبیعی و انسانی هم دارد در این‌جا ممکن است شارع

بگوید نه، این مقدار من برایش اعتبار قائل هستم. این مقدار تصرفاتش را نافذ می‌بینم. مازاد بر آن را نافذ

نمی‌بینم. چه اشکالی دارد؟

س: ارتکاز عقلائی ...

ج: ارتکازی وجود ندارد. شما ادعا می‌کنید. چه ارتکازی وجود دارد بر این مسئله؟

س: در بین عقلاء وقتی که تطبیق بر شخص طبیعی باشد ...

ج: بله، بما آنه، ببینید؛ این را حساب کنید.

س:؟؟ ولی از همین جهت که در خارج نگاهش می‌کنند؛ آخرین؟؟

ج: آره، آره، آره، می‌گویند بما آره ...

س: ...

ج: آره، فلذا است که می‌گویند بما ... اتفاقاً، اتفاقاً تفصیلاً هم قائل هستند. می‌گویند بما آنه امام که این اموال

را دارد پس ورثه‌اش از او ارث نمی‌برند. چون بما آنه امام است. یا می‌گویند چون بما آنه امام مالک این

اموال است پس نمی‌تواند همین جوری اهواءاً به دیگران ببخشد. باید مصالح را ملاحظه کنیم. آن آقای که اگر

مال شخصی‌اش بود اهواءاً هم می‌توانست ببخشد به دیگران. پس بنابراین عقلاء هم این جوری نیست که

هم چنین ارتکازی داشته باشند که چون این وصف اعتباری منطبق است بر این فرد خارجی و طبیعی، حالا

چون دیگه بر این منطبق است این فرد طبیعی بما آنه مصداق ل آن عنوان اعتباری، دیگه تمام خصوصیات برای

او وجود دارد. ولی تمام این خصوصیات برای آن عنوان اعتباری که منطبق با این است وجود دارد. نه. ما

چنین ارتکازی را نمی‌بینیم. اگر واقعاً توی شخصیت‌های دیگر، توی مسجد، توی نمی‌دانم بیع، کلیسا، نمی‌دانم

کجا، کجا شما می‌آیید این جا می‌گویید نه، ما همان اندازه‌ای که از دلیل فهمیدیم می‌گوییم شخص اعتباری

شارع اعتراف به او کرده و تصرفاتش را نافذ قرار داده. مازاد بر او نمی‌توانیم بگوییم. خب توی شخص

حقیقی این جور، اشخاص اعتباری‌ای که مصداق خارجی انسانی دارند آن‌ها هم همین جور هستند. این یک

اشکال.

اشکال دوم: حالا اگر از این صرف نظر کردیم. اگر واقعاً شما می‌گویید واقعاً توی ارتکاز عقلاء این است که در آن جایی که مصداق طبیعی دارد، همه‌ی آثار ثابت است. اگر این را ما قبول کردیم از شما، دیگه نمی‌پذیریم که بین این و آن باید فرق باشد. پس اشکال اول، اشکال یعنی شقّ اول از اشکال در اشکال ثانی این شد که این تفصیلی که شما بین این و بقیه دادید درست است. یعنی همان جور که آن جا باید تابع دلیل باشید. و نمی‌توانید بگویید این جا به محض این که بعضی چیزها ثابت شد بگوییم دیگه کلاً ثابت است. نه، این دوتا با هم فرقی نمی‌کند.

اشکال دوم این است که «لو سلّمنا منکم هذا الامر» که در این جایی که مصداق طبیعی دارد این عقلاء می‌گویند همه‌ی آثار دیگه بار است. می‌گوییم اگر عقلاء این جا این جوری می‌فهمند این اختصاصی دیگه به این جا ندارد. هر شخص اعتباری که می‌گویند بشر این‌ها را برای تسهیل زندگی، برای مصالح جامعه، این‌ها را خلق کردند، آفریدند و به وجود آوردند، این دیگه فرقی بین آن و این نمی‌کند. پس بنابراین این تفصیلی که این محقق بزرگوار داده‌اند این دلیلی او را نمی‌تواند اثبات کند.

«إشکالات دلیل النظرية الثانية: الإشکال الأول: بالالتفات إلى وجود دليل لإثبات الاعتراف بمطلق الشخص الاعتباری» چه آن که مصداق طبیعی دارد و چه آن که ندارد. بعد از التفات به وجود دلیل برای اثبات شخص اعتباری «الماضی فی النظرية الأولى» که الماضی غلط است. ماضی چون این صفت دلیل است. آن نکره است، این هم باید نکره باشد. «بالالتفات إلى وجود دليل ماضی فی النظرية الأولى» با توجه و التفات به دلیلی که گذشت در نظریه اولی که نظریه اولی چی بود؟ این بود که تمام شخصیت‌های اعتباری بلا فرق بینها، این‌ها تمام آثار را دارند. بعد از این «لا یبقی مبرّر لهذا التفصیل». بعد از این دیگه باقی نمی‌ماند مجوزی برای این تفصیل، «لهذا التفصیل الآنف الذکر». آنف یعنی قبلاً، پیش، یعنی برای این تفصیل پیش گفته. برای این تفصیل پیش گفته که همین نظریه ثانیه بود باقی نمی‌ماند. این اشکال اول.

«الإشکال الثاني: إن ادّعاء عدم التفکیک فی جميع الحقوق المقبولة فی الشخصیات الاعتبارية المنطبقة علی الأشخاص الطبيعيين غير واضح». این ادعایی که شما کردید که تفکیک نیست در جميع حقوقی که مورد

پذیرش است در شخصیت‌های اعتباری که منطبق بر اشخاص طبیعی می‌شوند، این ادعاء عدم تفکیک نه، این واضح نیست همان‌طور که توضیح دادند. نه، آن‌جا هم ممکن است بگوییم که نه، اقتضار به دلیل باید کرد. این بما آنه امام همان مقداری که دلیل می‌گوید، مازاد بر او چه می‌گوییم؟ همین حرفی که شما در مسجد می‌زنید، در این می‌زنید، در امام هم بما آنه امام همین است. پس مقام امامت هم باید مقام امامت چه مقداری می‌تواند تصرف کند؟ تابع دلیل. کما این‌که آن‌جا را می‌گوید تابع دلیل است. «وکذلک» حالا اگر از این چشم‌پوشی کردیم. بگوییم حرف‌تان در مورد آن شخص اعتباری‌ای که فرد طبیعی دارد درست است. اگر آن درست است دیگه تفرقه‌ای بین او و بین بقیه شخص اعتباری درست نیست. یک فرقی عرف نمی‌بیند این‌جا. «و کذلک التفریق فی الشخصیات الاعتباریة بین موارد من قبیل العنوان المنطبق علی الشخص الطبيعي»، یعنی این، تفریق بین این بکنیم «وبین المؤسسات والشركات» تفریق چرا انجام دادیم؟ «بسبب قبول عدم تفکیک در حقوق بالنسبة به قسم اول که منطبق بر شخص طبیعی می‌شود. می‌گوییم آن‌جا تفکیک قبول نیست. «لا الثانی» اما آن‌جا یکه منطبق بر شخص طبیعی نمی‌شود بگوییم آن‌جا تفکیک قبول است. در شخصیت‌ها و بانک‌ها و نمی‌دانم شرکت‌های اعتباری و این‌ها بگوییم تفکیک قبول است پیش عقلاء، در آن‌که منطبق بر شخص حقیقی می‌شود تفکیک قبول نیست. این دیگه درست نیست. اگر آن‌جا تفکیک قبول نیست این‌جا هم تفکیک قبول نیست. این اشکال دوم.

اشکال اول هم این است که همان‌جا تفکیک غلط است که می‌گویید تفکیک نمی‌شود کرد. نه، آن‌جا هم تفکیک می‌شود کرد و ما دائرمدار دلیل هستیم.

«فالمطلب فی کلام القائل بالتفریق غیر واضح ولم یتم بیانہ، فالتفریق لا مبرر له». یعنی لا مجوز له. خب حالا یک نکته‌ای این‌جا وجود دارد که دیروز هم اشاره به آن می‌شد، بعضی دوستان هم توی ذهن‌شان آمده بود می‌فرمودند، آخر کلام به آن اشاره کرده.

خب در کلام این محقق بزرگوار می‌فرمود ما به ادله وقف تمسک می‌کنیم (یک چیزی این‌جوری بود) و می‌گوییم حالا ادله‌ی وقف مثلاً وقتی درست کرد، ملکیت که درست شد در مورد مثلاً امام، می‌گوییم بقیه‌اش

هم درست می‌شود. در مورد مسجد هم می‌گوییم بقیه‌اش درست می‌شود. اصلاً ادله‌ی وقف این‌جا را می‌تواند بگیرد یا می‌تواند بگیرد، شخصیتات اعتباری را می‌تواند بگیرد یا نه، اول الکلام است که یأتی بحتّه ان شاء الله در جلد دوم همین که احکام اشخاص اعتباریه را گفته می‌شود که آیا وقف برایش درست است یا نه؟ آیا اختیارات برای او هست یا نه؟ آیا حق شفعه برای شخص اعتباری هست یا نه؟ این‌ها بحث‌های مهمی است که بعداً می‌آید. مثلاً حق شفعه برای بانک هست؟ برای شرکت هست؟ مثلاً یک بانکی با یک بانک دیگری یک جایی یک زمینی را دارند. آن بانک آمد زمین را فروخت. این بانک حق شفعه این‌جا دارد؟ مثل دوتا آدم می‌مانند که در یک ... می‌گویند نه، حق شفعه ندارد. آیا اختیارات این‌جا هست؟ چون خیار غبن، خیار مجلس، خیار چی، توی بانک خیار مجلس، خیار غبن، این‌ها وجود دارد یا ندارد؟ این‌ها احکامی است که ما بعداً راجع به این‌ها در جلد ثانی این، این مباحث آن‌جا مطرح شده. می‌فرماید: «أما بالنسبة إلى صحة الوقف على الأشخاص الاعتباريين كالمؤسسات، فهو بحث سنتناوله عند دراسة أحكام الشخص الاعتباری إن شاء الله. که به‌زودی مورد کلام قرار می‌دهیم آن‌ها را، «عند دراسة أحكام الشخص الاعتباری إن شاء الله». خب این هم نظریه ثانیه بود که نتوانست به مورد قبول واقع بشود.

«دلیل النظرية الثالثة» از آن انظار اربعه که اول فصل گفتیم. نظریه ثلثه که نظریه محقق قمی قدس سره در عمدةالمطالب هست این است که ایشان فرموده است که باید بین شخص اعتباری دولت، خصوص دولت، شخص اعتباری دولت و اشخاص اعتباری که در زمان شارع وجود داشته و غیر این‌ها تفصیل قائل شد. یعنی بگوییم چی؟ بگوییم دولت قبول است. اشخاص اعتباری هم که در زمان شارع وجود داشته مثل کعبه، مثل مسجد، این‌ها که آن‌موقع اشخاص اعتباری‌ای بودند که دلیل داریم برای آن‌ها که این‌ها می‌توانند مالک بشوند، چه و فلان، آن‌ها را قبول می‌کنیم. اما هر چه دیگری بعد از عصر شارع باشد که نه دولت است و نه آن اشخاص اعتباری است که آن‌موقع موجود بودند، تمام آن‌ها می‌گوییم ما دلیل نداریم. این‌ها نه خودشان ثابت است که شارع به آن‌ها اعتراف کرده و نه تصرفات‌شان نافذ است.

س:؟؟ دولت برای چی؟؟

درس فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار (دام ظلّه)

موضوع: کتاب الشخص الاعتباری تاریخ: ۱۴۰۱/۱۲/۲

ج: بله؟

س: ... ۱۵:۲۳

ج: می گوید دلیل داریم دیگه. حالا دلیلش را می گوئیم ...

س: ...

ج: بله؟

س: ...

ج: نه دولت دیگه، می گوید دولت و آنهایی که آن موقع بوده قبول!

س:؟؟ آنهایی که؟؟ شامل دولت نمی شود؟

ج: چرا. یعنی آنهایی که زمان شارع بوده؛ این عنوان عامی است که دولت را هم می گیرد. حالا نام بردند

دیگه از آن. «قد یفصل»، «دلیل النظرية الثالثة وهی الاعتراف بالشخص الاعتباری للدولة ولما كان موجوداً

فی عصر المعصومین علیهم السلام». دولت با هر چه که در آن موقع موجود بوده. «قد یفصل بین الشخص

الاعتباری للدولة و بین غیره من الأشخاص، فیقال بأنّ الشارع قد تقبّل الشخص الاعتباری للدولة»؛ شخص

اعتباری دولت را قبول کرده. و اما غیر این شخص اعتباری دولت «یفصل بین ما هو موجود فی عصر

المعصوم علیه السلام وقد أمضاه». آنهایی که موجود بودند و معصوم آنها را امضاء فرموده «کالمسجد و بین

ما وُجد متأخراً کالشركات الاعتبارية». و بانکها و صندوقها و امثال اینها. «ومستند هذا التفصیل هو

روایات تنقسم إلى قسمین»:

س: اشخاص اعتباری که؟؟

ج: بله؟

س: اشخاص اعتباری که منشد؟؟ آنها خود دولت است ...

ج: اگر زمان معصوم بوده بله.

س: زمان معصوم نبوده ولی ...

ج: نبوده نه، می گوید نه. می گوید نه.

س: ...

ج: همان مقداری که حرف ایشان ...، مگر این که اطلاقاتی توی این روایت بتوانیم پیدا بکنیم. .

س:؟؟ شوونات خود دولت ...

ج: اگر شوونات دولت باشد اشکال ندارد. حالا ببینیم مقتضای روایات چه مقدار می تواند دلالت کند. «ومستند هذا التفصیل هو روایات تنقسم إلى قسمین»: القسم الأول: خود این روایاتی که مستند این نظریه ثالثه هست به دو طایفه تقسیم می شوند. «القسم الأول: روایات جواز التصرف فی أموال السلطان» روایاتی که به ما اجازه می دهد که ما در اموال سلطان تصرف کنیم. یعنی از او بخریم. اگر به ما هدیه می کند بپذیریم و و امثال این ها. این روایات که از این ها معلوم می شود که پس شارع قبول کرده که آن دولت مالک است، ید دارد، او را پذیرفته، می گوید حالا این را به شما می دهد، خب مثل این است که مالک دارد به شما می دهد. یا کسی که اجازه دارد، ولایت دارد دارد این کار را می کند. خب حالا باید روایات را بخوانیم تا ببینیم.

«وردت أخبار فی جواز التصرف بالأموال المأخوذة من السلطان وعمّاله»، اموالی که از شخص سلطان دریافت می شود یا از کارگزاران. وزرائش و کارگزارانش و من عام. «وقد تمسکوا بها» به این اخبار تمسک نموده اند. «لتصحیح مالکیة الدولة ونفوذ، تصرفاتها» برای دو چیز. ۱- این که دولت مالک است. به عنوان دولت. ۲- تصرفاتی که می کند؛ می فروشد، می خرد، هبه می کند، چه، این تصرفاتش هم نافذ است.

س: حتی دولت غاصبی ...

ج: بله؟

س: حتی دولت غاصب.

ج: بله. ولو دولت غاصب. «بیان أن هذه الروایات» تمسک کردند به آن ها برای این جهت؛ تمسک شان به چه تقریب و به چه بیان است؟ به این بیان «بیان أن هذه الروایات تدل علی معاملة السلطان معاملة المالك للأموال التي فی حوزته»، گفتند این روایات دلالت می کند بر رفتار نمودن با سلطان رفتار با یک مالک برای

اموالی که در حوزه و تحت تصرف او است. این روایت دلالت می‌کند که ما چه جور با یک مالک واقعی حقیقی خارجی نسبت به اموال و با چیزهایی که تحت تصرف او است معامله می‌کنیم، رفتار می‌کنیم. این روایت می‌گوید با دولت هم نسبت به آن اموالی که تحت سلطه او است همان جور رفتار کنید. از این روایت این فهمیده می‌شود. پس معلوم می‌شود شارع او را مالک دانسته از یک طرف. تصرفاتش را هم نافذ دانسته از طرف دیگر. که می‌گوید مثل او رفتار کنید با او.

س: استاد؛ اقوال امام نیست که خود امام هم ...

ج: حالا تا ببینیم این‌ها اشکالاتی که حالا بگوییم که این ...، فعلاً حالا مدعای شخص این است تا ببینیم که این مدعا واقعاً درست است؟ روایات بر این دلالت می‌کند یا نه؟

«ولا وجه للقول بأنّ هذه الأخبار ناظرة إلى قضية خارجية ولا إطلاق لها»، ممکن است یک کسی اشکال کند. بگوید بله، ما چنین اخباری داریم. ولی این اخبار مال یک دولت‌های خاص است. مال دولت‌هایی است که در زمان ائمه بودند و این‌ها ادعای خلافت عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم داشتند. گفتند ما خلفاء پیامبر هستیم. ممکن است برای این‌ها یک ویژگی باشد. اما در عصر ما، آن‌ها که کسی نمی‌آید بگوید که ما خلیفه پیامبر هستیم. نه قاجار می‌گفت نه صفویه می‌گفت نه پهلوی‌ها می‌گفتند. کسی نمی‌گفت ما خلیفه پیامبر هست. شاهی خودشان را می‌خواستند بکنند، سلطنت می‌خواستند بکنند. و لعلّ این روایاتش باشد، ناظر باشد به از دولت‌های آن زمان، پس می‌شود قضایای خارجی. یعنی موضوعاتی که در آن زمان در خارج واقع شده ناظر به آن‌ها باشد. می‌فرماید نه. کسی که به این روایات نگاه کند می‌بیند که نه، اختصاصی ندارد به این‌که مختص به آن‌ها باشد و قضیه خارجی باشد. بلکه قضایای حقیقیه هست. یعنی کما صدق این‌که یک دولتی دارد حکومت می‌کند بر مردم، شارع به خاطر تسهیل امور مردم این‌جا فرموده است که این نافذ است تصرفات او و مالک است. این هم منافاتی با این‌که آن جائز است، این ظالم است و بگوید آقا، او را ساقط کنید و این‌ها نداریم. می‌گوید تا هست و کارها دستش هست شما را در مضیقه قرار نمی‌دهم. می‌گوییم هم مالک است هم تصرفاتش نافذ است. این جمع بین این دو تا که مشکلی ایجاد نمی‌کند. می‌فرماید

که «و لا وجه للقول بأنّ هذه الأخبار ناظرة إلى قضية خارجية» که دولت‌های مدعی خلافت عن رسول الله باشند «و لا إطلاق فيها» و اطلاقی در این روایات نیست. نه این وجهی برای این قول نیست «بل مُفادها قضية حقیقیة، و المراد من لفظ السلطان» که در این روایات وارد شده که حالا در هاشم این روایات را یک مقداری ذکر کرده که حالا ان شاء الله می‌خوانیم بعضی‌هایش را از باب نمونه «و المراد من لفظ السلطان يشمل كل شخص يكون مصداقاً لهذا العنوان سواء ادعى الخلافة أم لا» چون فرموده سلطان، موضوع را سلطان قرار داده. می‌فرمایند که «سواء ادعى الخلافة كسلطين ذلك الزمان، أم لم يفعل» یا ادعای این جهت را نداشته باشند «و أوضح منها الروایات التي جاء فيها عنوان العامل الذي يشمل كل عامل لسلطان» بهتر از این روایاتی که واژه‌ی سلطان در آن هست روایاتی است که کلمه‌ی عامل در آن است، که اگر مالی را عامل دولت به شما داد، عامل یعنی کارگزار یعنی کارمند، حالا به هر وجهی کارمند است، حالا وزیر است، مدیرکل است، به خدمت شما عرض شود که هر جور منصبی دارد، این‌ها همه را شامل می‌شود. خب البته کسی مگر بگوید که باز یعنی عامل آن خلفاء.

س: ۲۴

ج: چون کلمه‌ی سلطان توی آن است، عامل است، عامل یعنی کارگزار ...

س: ...

ج: بله حالا کسی ممکن است این جوری بگوید.

س:

ج: خلیفه می‌گفتند حالا سلطان هم شاید نمی‌گفتند، سلطان حالا یک خرده کم‌کم آن زمان آن غاصبین اول آن‌ها که نمی‌گفتند سلطان، آن‌ها می‌گفتند خلیفه‌ی رسول الله، خلیفه‌ی اول، خلیفه‌ی ثانی، آن وقت می‌گفتند. کم‌کم یک خرده چیز که شد حالا دیگر در زمان حضرت رضا علیه السلام این‌ها دیگه سلطنت شاید می‌کردند و هم خلافت هم سلطنت می‌کردند فلذا به حضرت رضا می‌گویند سلطان به مناسبت فرهنگ زمان مأمون و هارون و این‌ها که درست شده بود می‌گویند سلطان.

س:

ج: مقصود از سلطان یعنی سلطه، حال این سلطه گاهی فردی است گاهی جمعی است ...

س: ...

ج: بله بله.

می‌فرمایند که «و أوضح منها الروایات التي جاء فيها عنوان العامل» که این عنوان عامل شامل می‌شود هر عامل سلطانی را، می‌خواهد آن سلطان سلطانی باشد که ادعای خلافت دارد یا نداشته باشد «و علی هذا» که این نکته را هم بگویم که حالا یک خرده روشن‌تر بشود. عامل سلطان که گفتند در زمان ائمه خب آن‌هایی که در حیطه‌ی اسلام بودند آن‌ها ممکن است ادعای خلافت می‌کردند، اما آن‌هایی که خارج از حیطه‌ی اسلام بودند که ادعای خلافت نمی‌کردند که دارد می‌گوید عامل سلطان چه این سلطان‌هایی که توی حیطه‌ی ما هستند و ادعای خلافت می‌کنند چه آن‌هایی که در روم هستند و کجا هستند و کجا هستند. شما این عامل سلطان که شد اشکالی ندارد. آن کلمه‌ی سلطان را هم اگر این جور می‌کنیم، بگوییم آقا سلطان، درست؟ حالا این سلطان چه این سلطانی باشد که در حیطه‌ی اسلام است که ادعای خلافت می‌کند چه سلطانی باشد که از حیطه‌ی اسلام خارج است. پس اطلاق دارد.

«و علی هذا تثبت ملكية الدولة» و علی هذا که این روایات شامل می‌شود و اطلاق دارد ثابت می‌شود ملکیت دولت و تصرفات دولت. خب حالا بعضی از این روایات که در هامش ذکر شده از باب نمونه بخوانیم.

روایت اولی محمد بن الحسن یعنی شیخ طوسی قدس سره «بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي وَوَلَادٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا تَرَى فِي رَجُلٍ يَلِي أَعْمَالَ السُّلْطَانِ لَيْسَ لَهُ مَكْسَبٌ إِلَّا مِنْ أَعْمَالِهِمْ» چه عقیده‌ای دارید حضرتعالی درباره‌ی مردی که متصدی است اعمال سلطان را و برای این مردی که متصدی اعمال سلطان است هیچ مکسبی وجود ندارد؟ یعنی شغل دیگری ندارد که درآمد از جای دیگر داشته باشد، درآمدش از همین کاری است که برای سلطان دارد انجام می‌دهد، فقط وزیر است هیچ چیز دیگر هم ندارد. آن حقوق و درآمدهایی که به این منصب می‌گیرد فقط دارد. «وَ أَنَا أُمْرٌ بِهِ» حالا این آدم این جور است من

هم در یک سفری که داریم به این آقا مرور می‌کنم و می‌گذرم «فَأَنْزَلَ عَلَيْهِ» خب وارد او می‌شود «فَيُضِيفُنِي» او هم از من مهمانی می‌کند و پذیرایی می‌کند «وَوَيْحُسِّنُ إِلَيَّ» خب احسان می‌کند به من «وَوَرَبَّمَا أَمْرَ لِي بِالذَّرْهِمِ وَالْكَسْوَةِ» و چه بسا می‌گوید درهم به من بدهند لباس به من بدهند این چیزها «وَقَدْ ضَاقَ صَدْرِي مِنْ ذَلِكَ» سینه‌ی من ترک شده از این، این‌ها حلال است؟ حرام است؟ «فَقَالَ لِي كُلْ وَ خُذْ مِنْهُ» حضرت فرمود این پذیرایی که می‌کند بخور، این چیزهایی هم که به تو می‌دهد بگیر «فَلَكَ الْمَهْنَةُ وَعَلَيْهِ الْوِزْرُ» گوارایی اش مال تو، گناه و معصیتش به گردن او هست. خب چون آن، پس این‌جا یعنی او مالک است، این تصرفش هم نافذ است که به تو می‌دهد اما چون جائز است این وزر را دارد. این یک روایت که از این روایت خواستند این مطلب را استفاده بکنند. حالا بعداً صحبت‌ها و تقریب استدلال و مناقشات و این‌ها خواهد آمد. حالا اگر اشکالاتی به ذهن تان می‌آید فعلاً غمض عین کنید تا بعداً.

باز «بِإِسْنَادِهِ» یعنی باز به انسان محمد بن الحسن طوسی رضوان الله علیه «عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ أَبِي الْمَعْزَاءِ قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ أَنَا عِنْدَهُ فَقَالَ أَصْلَحَكَ اللَّهُ أَمْرٌ بِالْعَامِلِ» به یک کارگزار یک دولتی، این‌جا هم نگفته دولت اسلامی، یک دولتی «أَمْرٌ بِهِ، فَيُجِزُنِي بِالذَّرَاهِمِ» او به من جایزه می‌دهد به درهم، درهم را به عنوان جایزه و این‌ها به من هدیه می‌کند «أَخَذُهَا» این‌ها را بگیرم؟ «قَالَ نَعَمْ» فرمود بله «قُلْتُ وَ أَحُجُّ بِهَا» با این پول حج بروم که از آن‌ها گرفتیم؟ «قَالَ نَعَمْ» خب این هم یک روایت، از این هم استفاده می‌کنیم که پس معلوم می‌شود این‌ها مالک هستند تصرفات‌شان نافذ است که حضرت می‌فرماید اشکال ندارد.

«وفى المصدر نفسه»، در همان وسائل الشیعه «وَعَنْهُ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبِي الْمَعْزَاءِ» یعنی عن الحسين، این عن برمی‌گردد به حسین بن سعید، یعنی از حسین بن سعید عن ابی ابی عمیر ظاهراً عن ابی المعزء «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هِشَامٍ أَوْ غَيْرِهِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ» البته چون دارد او غیره، کار خراب می‌شود، آن غیر شاید، چون نگفته و غیره، او غیره یعنی نمی‌دانم این گفت یا یکی دیگر، خب آن یکی دیگر که ما خبر نداریم کی هست، شاید تقه نباشد ...

ج: نه چون در این ثلاثه روات بلاواسطه‌شان است نه باواسطه.

خب «قال قلت لأبي عبدالله أمرُ بالعامِلِ فيصِلُنِي بِالصَّلَةِ أَقْبَلُهَا» یک صله‌ای را به من می‌دهد بپذیرم؟ «قال نعمُ قُلْتُ وَ أَحُجُّ مِنْهَا قَالَ نَعَمْ وَ حُجَّ مِنْهَا» از همین صله‌ای که می‌دهد حج هم انجام بده.

خب روایت بعدی «و عَنْهُ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ أَبَانَ عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ كَانَا يَقْبَلَانِ جَوَائِزَ مُعَاوِيَةَ عَلَيْهِ الْهَاهُو» خب می‌پذیرفتند، خب البته آن‌ها معلوم است آن موقع تقیه بوده و بعد هم سلطان واقعی خودشان بودند، امام صادق؟؟، سلطان واقعی خودشان بودند، خب او دارد می‌دهند سلطان واقعی این‌ها هستند می‌گرفتند. و علاوه بر این که مسأله‌ی تقیه و این‌ها هم بود. بعد می‌فرمایند که «و باسناده» باز «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ السُّنْدِيِّ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ زُرَّارَةَ قَالَا» هردو بزرگوار فرمودند «سَمِعْنَاهُ» این‌جا ولو مضمره هست سمعناه شنیدیم از او کی؟ اما این‌جا گفتند چون این شأن این دو بزرگوار؛ زراره و محمد بن مسلم اجل است از این‌که یک مطلبی از غیر امام شنیده باشند بیایند به عنوان روایت نقل کنند و اصحاب هم به عنوان روایت در کتب‌شان بنویسند و لذا این شهادت این‌ها و هم جلالت آن‌ها و هم شهادت محدثینی که این‌ها را به عنوان روایت نقل کردند این شهادت می‌دهد که این ضمیر برمی‌گردد به امام علیه السلام. و وجهی که خیلی جاها مضمره می‌شود این بوده که الان هم نگاه کنید هست، این‌ها دفترهایی که داشتند این محدثین و این روات که مشرف خدمت ائمه علیهم السلام می‌شدند مثلاً اول دفترش نوشته بوده چیزهایی که من در این دفتر ثبت می‌کنم این‌ها را از امام صادق شنیدم، بعد دیگر هی می‌گفته سألته، عنه، فلان، چون اولش نوشته بود این ضمیرها به همان امام صادق که اول دفتر نوشته بود. بعد که آقایان آمدند این روایات را از آن دفترها و آن اصول، اصول اربعه مائة آورده توی کتاب‌های حدیث آن دیگر غفلت شده گاهی، دیدند آن‌جا نوشته سألته، این‌جا هم همین جور نقل کردند سألته و حال این‌که در دفتر آن آقا روشن بوده که این سألته برمی‌گردد به آن‌که اول دفتر نوشته که این روایات روایات امام صادق علیه السلام یا امام باقر علیه السلام است و هکذا.

خب این جا حضرت فرمودند بحسب این نقل «يَقُولُ جَوَائِزُ الْعَمَالِ لَيْسَ بِهَا بَأْسٌ» این دیگر خیلی خوب است، «جوائز العمال» دیگر قضیه حقیقی حقیقی است. چون آن که آن قبلی ها می گفت یک عمالی امرُ خب آن حالا اطلاق ندارد که یک چیز خارجی است دیگر، آن جا باید ترک الاستفصال بگویم، بگویم این عمالی که تو رفتی عمال خلفائی بودند که ادعای خلافت می کردند یا عمال دیگران بودند آن جا ترک الاستفصال می شد. این جا اصلاً خودش قضیه موضوع قرار داده می فرماید چی؟ «جوائز العمال لیس بها بأس» می شود قضیه ی حقیقه و اطلاق هم دارد. آن ها ترک الاستفصال می شد این اطلاق می شود.

این روایت آخری هم که امروز بخوانیم این روایت آخر هم که حضرت سلام الله علیه برای جوان های شیعه دلسوزی کردند در این روایت، می فرمایند که: «و باسناده» باز به اسناد شیخ طوسی «عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ أَبِي بَكْرِ الْحَضْرَمِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عِنْدَهُ إِسْمَاعِيلُ ابْنُهُ» جناب اسماعیل که فرزند آقا هستند خدمت شان بودند «فَقَالَ» حالا این جا بحث شده این فقال ضمیر فقال برمی گردد به امام صادق یا برمی گردد به این اسماعیل. چرا؟ چون از این جهت که خب اگر اسماعیل آن جا بود حالا چه دخالتی داشت در مطلبی از امام صادق می خواهد نقل بکند؟ پس این که گفته اسماعیل هم آن جا بود برای این که می خواهد زمینه را فراهم بکند بگوید این حرف مال اسماعیل بود که گفت، منتها از تقریر امام، اسماعیل پیش امام صادق این حرف را زد امام هم هیچی نفرمودند معلوم می شود امام قبول داشتند آن حرف را. پس اگر این فقال را به ابو عبدالله برگردانیم کلام مستقیماً می شود مال امام صادق، اگر این فقال را به این اسماعیل برگردانیم وجه استدلال به این کلام این است که امام علیه السلام رد نکردند کلام اسماعیل را و تقریر فرمودند. «فَقَالَ مَا يَمْنَعُ ابْنَ أَبِي السَّمَّالِ أَنْ يُخْرِجَ شَبَابَ الشَّيْعَةِ فَيَكْفُونَهُ مَا يَكْفِيهِ النَّاسُ وَيُعْطِيَهُمْ مَا يُعْطَى النَّاسَ» حضرت یا جناب اسماعیل یا حضرت فرمودند که چه چیزی مانع می شود ابن ابی السَّمَّالِ را؟ ابن ابی السَّمَّالِ از متولیان بیت المال بوده در زمان امام صادق متولی بیت المال دولت حاکم بوده ایشان.

ج: نمی‌دانم که از شیعیان بوده یا نه، شاید چون این کلام مناسبت پیدا می‌کند که حالا یا علاقه‌مند به ائمه و شیعیان بوده یا شیعه بوده.

چی منع می‌کند ایشان را که «أَنْ يُخْرِجَ شَبَابَ الشَّيْعَةِ» که جوان‌های شیعه را که کار ندارند بیکار هستند این‌ها را هم اخراج کند یعنی بفرستد سراغ کارهایی که دارد. چرا مأموریت فقط می‌دهد به آن‌ها؟ خب به این جوان‌های شیعه هم مأموریت بده تا این‌ها که این جوان‌های شیعه همان کاری که مردم برایش انجام می‌دهند این‌ها هم انجام بده همان اجرتی که به دیگران می‌دهد به این‌ها هم بدهد. «فیخرج، آن یخرج» این مرحوم مجلسی قدس سره در ملاذ الاخیار فرموده «ای الی اموره و حوائجه، آن یخرج»، «أَنْ یخرج الی» کجا؟ اخراج کند به کجا؟ یعنی بفرستد به سوی کارهایش و حوائجش «فیکفونه» پس کارگزاری کنند برای او همان جوری که مردم برای او کارگزاری می‌کنند. این‌ها را هم بفرستند که همان جوری که مردم برایش کارگزاری می‌کنند کارهایش را انجام می‌دهند این جوان‌های شیعه هم انجام بدهد «و یعطیهم ما یعطی الناس» همان پول و اجرتی که به مردم می‌دهد خب به این جوان‌های شیعه هم بدهد. خب پس این دلالت می‌کند بر چی؟ بر این که تصرف او نافذ است، او مالک است تصرف او نافذ است که می‌گوید آقا همان جور که به دیگران می‌دهی خب بچه‌های شیعه را هم استخدام بکن، بفرست دنبال کار کار بکنند پول‌شان را هم بده که این‌ها بیکار نباشند به یک نوایی برسند. «ثُمَّ قَالَ لِي لِمَ تَرَكْتَ عَطَاءَكَ» این ابی‌بکر حضرمی ظاهراً دیگر نمی‌گرفت آن عطایایی که این‌ها به او می‌دادند سابقاً. حضرت سؤال کردند یا این حضرت سؤال کردند یا جناب اسماعیل «لما ترکت عطاءک» چرا دیگر نمی‌گیری ترک کردی؟ «قَالَ مَخَافَةً عَلَيَّ دِينِي» گفت به دینم می‌ترسم، می‌ترسم حرام باشد جایز نباشد از این جهت نمی‌گیرم.

یادم می‌آید یک روزی در محضر آیت‌الله مشکینی رضوان‌الله علیه بودیم در جامعه مدرسین که آن وقتی که ایشان ریاست جامعه مدرسین داشتند. بعد صحبت بود که مثلاً توی حوزه بعضی شهریه‌ها داده می‌شود از کسانی که مجتهد نیستند یا مثلاً آقا فرمودند فرمودند مگر طلبه‌ها می‌گیرند؟ یعنی برای‌شان چیز بود که مگر کسی می‌گیرد این شهریه‌ها را؟ بعد ایشان می‌فرمودند که ما که در زمان طلبگی‌مان شهریه‌ی هرکسی

نمی‌گرفتیم، باید کسی باشد که... حالا این جا هم گفت که آقا «مخافه عن دینی» من نمی‌گیرم. حضرت فرمودند بحسب این نقل «قَالَ مَا مَنَعَ ابْنَ أَبِي السَّمَّالِ أَنْ يَبْعَثَ إِلَيْكَ بِعَطَائِكَ» خب این جا توضیحی که داده مرحوم مجلسی این است که این گفت «مخافه عن دینی» نه این که از این پول می‌ترسم، از این که من بخوام این جوایز را بگیرم این عطایای آن‌ها را بگیرم باید بروم آن جا وارد بر آن‌ها بشوم، توی مجلس‌شان بروم، بالاخره رفت و آمد با آن‌ها داشته باشم تا بدهند، از این جهت می‌ترسم. پس وجه‌اش این بود. این را از کجا می‌فهمیم؟ از جوابی که امام و فرمایشی که امام فرمودند. خب فرمودند خب حالا تو از این می‌ترسی نمی‌روی سراغ آن‌ها، اما او مگر نمی‌داند تو نصیبی داری باید بفرستد. تو که توی بیت‌المال نصیب داری، حالا تو نمی‌روی به خاطر این که اعوان ظلمه و دور و بری‌های ظلمه نشوی خیلی خب، چرا او نمی‌فرستد برایت؟ ابن ابی سمّال؟ فرمودند که «قَالَ مَا مَنَعَ ابْنَ أَبِي السَّمَّالِ أَنْ يَبْعَثَ إِلَيْكَ بِعَطَائِكَ» به آن عطیه‌ی تو، به آن چیزی که مربوط به تو هست چرا او نمی‌فرستد؟ حالا شما نمی‌روی او چرا نمی‌فرستد؟ «أَمَا عَلِمَ أَنَّ لَكَ فِي بَيْتِ الْمَالِ نَصِيبًا» نمی‌داند که شما سهمی از بیت‌المال داری؟ خب او باید بفرستد، حالا شما به خاطر دین می‌گویید نمی‌روم آن جا، تقویت آن‌ها نشود مثلاً، دور و بری آن‌ها حساب نشوم نمی‌روم آن جا، ولی او که باید این کار را بکند او باید بفرستد. خب این هم دلالت می‌کند بر چی؟ بر این که باز تصرفات آن‌ها جایز است می‌گوید باید بفرستد و این که آن‌ها مالک هستند. و روایات بعد هم دیگر مضامینش قریب به همین مضامین است این‌ها از باب نمونه خواندیم البته برکت هم در آن بود و هست. ان شاء الله برای جلسه‌ی بعد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.

پایان